

## پسر وزیر بهداشتی، زندانی سیاسی ۱۲ ساله و شهید ۱۵ ساله «جبهه حق علیه باطل»

هادی منافی، وزیر بهداشتی دولت‌های رجایی و موسوی و رئیس سازمان بهزیستی در دوران موسوی و رفسنجانی است که در سال‌های اخیر از انجام هیچ‌زشتی‌ای در مورد رئیس خود میرحسین موسوی که در حصر به سر می‌برد و امکان پاسخگویی ندارد، فروگذار نکرده است. وی از سال ۵۸ تا ۵۹ ریاست اوزانس تهران، از سال ۶۳ تا وزارت بهداشتی، از سال ۶۳ تا ۷۶ ریاست سازمان محیط زیست و معاونت نخست‌وزیر و ریاست جمهوری و از سال ۶۵ تا ۷۱ ریاست نظام پزشکی را به عهده داشته است. وی به همراه ایرج فاضل که بعدها در دولت میرحسین موسوی و رفسنجانی وزیر علوم و وزیر بهداشتی شد، پروفیسور سمیعی و دکتر لواسانی و ... عمل جراحی روی خامنه‌ای را انجام داده و او را از مرگ نجات دادند.



از راست: هادی منافی، محمدعلی رجایی، خامنه‌ای و ایرج فاضل

برای شناخت ماهیت دکتر هادی منافی، تنها به سرگذشت غمبار پسرش شهرام (محمد) اشاره می‌کنم که به اندازه‌ی کافی گویاست.

هادی منافی در مورد تنها پسرش می‌گوید:

«محمد متولد سال ۴۷ بود و زمانی که به جبهه رفت ۱۴ سال بیشتر نداشت؛ او را خدمت آیت‌الله طیبی بردم و آیت‌الله طیبی به او گفت تکلیف بر دوش شما نیست و لازم نیست به جبهه بروید. محمد جواب داد اگر تکلیف نیست پس چرا اعلام نمی‌کنند که از این سن به بعد باید به جبهه بیایند؟ پس وقتی نمی‌گویند یعنی باید ما برویم. یک بار هم او [را] خدمت آقای خامنه‌ای بردم آقای خامنه‌ای به او گفتند با یک پیازچه می‌شود فقط یک لقمه خورد اما وقتی پیاز بشود، می‌شود با آن یک دیگ غذا پخت.

محمد گفت اگر این پیازچه قبل از اینکه تبدیل به پیاز شود، خشکید و از بین رفت تکلیف چیست و باید چه کار کنیم؟ در آن لحظه بود که فهمیدم تصمیم خود را گرفته و در نهایت به جبهه رفت و در عملیات خیبر شهید شد.»

<http://www.dana.ir/news/870177.html>

من تمام مصاحبه‌های هادی منافی در چند سال گذشته را خوانده‌ام، مانند همه‌ی مسئولان نظام نکبت ولایت فقیه، در کمتر موردی راست می‌گوید. موضوع پسرش محمد نیز یکی از همان موارد است. هادی منافی توضیحی نمی‌دهد چرا فرزند ۱۴ ساله‌اش را که می‌بایستی در کلاس درس مشغول تحصیل می‌بود، دوره می‌گرداند و نزد سران رژیم می‌برد. فرزند وی چه فرقی با دیگر کودکان هم سن و سالش که پدرانشان صاحب قدرت بودند، داشت؟



شهرام منافی، خامنه‌ای و هادی منافی

### شهرام منافی زندانی سیاسی ۱۳ ساله

فرزند هادی منافی، اگر چه در شناسنامه «محمد» نام داشت، اما همه او را به نام «شهرام» می‌شناختند. او در سن ۱۳ سالگی، دستگیر و در اوین به بند کشیده شد. از محل دستگیری و چگونگی لو رفتن‌اش اطلاعی ندارم. نمی‌دانم پدر تحویل زندانش داد تا «آدم» شود یا انجمن اسلامی در مدرسه او را لو داد و یا ... هرچه که بود نمی‌توان کتمان کرد که هادی منافی سنگ رژیمی را به سینه می‌زند که بر منبای ارزش‌های «اسلامی» فرزند ۱۳ ساله‌ی او را به بند کشیده بود. آیا او می‌تواند منکر زندانی شدن و اعدام کودکان نابالغ شود؟ یکی از دوستان من را در سیزده‌سالگی برای ترساندن، مقابل جوخه‌ی اعدام قرار دادند. دوستانش با شلیک پاسداران به خاک افتادند، در حالی که او در میانشان ایستاده بود. به او رحم کردند و از اعدامش صرف‌نظر کردند چرا که در زندان بالغ شده بود؛ به جایش یک دهه در زندان ماند.

بهزاد نبوی، وزیر دولت‌های رجایی و میرحسین موسوی، و یکی از تصمیم‌گیران اصلی کشور در سال سیاه ۶۰ که برای بازدید و سخنرانی به زندان اوین آمده بود، «شهرام» را در میان زندانیان کم سن و سال، در حسینیه اوین شناخت و با او به گفتگو پرداخت.

هادی منافی به منظور هویت‌سازی کاذب برای پسرش، روی نام «محمد» تأکید می‌کند تا مبادا کسی فکر کند نام فرزندش «طاغوتی» بوده است. او نان فرزند «شهیدش» را می‌خورد.



اصغرعیاری (دولابی)

شهرام منافی

به چهره‌ی شهرام در این عکس توجه کنید. شهرام منافی در ۱۳ سالگی، در اوین به بند کشیده شد. این عکس در سال ۶۰ و در محوطه‌ی اوین گرفته شده است. پاسداری که در کنار او دستش روی سینه‌اش است، اصغرعیاری (دولابی) نام دارد که بعد از کشته شدن چند محافظ لاجوردی، جزو محافظان اصلی او شد. بعید می‌دانم خود اصغر

عیاری هم در آن تاریخ بیش از ۱۸-۱۹ سال سن داشته باشد. من عکس یک سال بعد او را دارم که قد کشیده و بزرگ شده است. امیر قاسمی پشت همه ایستاده و کاپشن آبی آسمانی به تن دارد. وی در ارتباط با مجاهدین دستگیر شده بود و پس از آزادی از زندان، همراه بسیج داوطلبانه به جبهه رفت و کشته شد.



**شهرام منافی در میان دو پاسدار اوین (در دست یکی از آنها خشاب مسلسل است)**



**شهرام منافی در زندان اوین همراه ۲ پاسدار و تعدادی از زندانیان «جهاد اوین»**

وقتی از زندانیان کودک و نوجوان دهه‌ی شصت صحبت می‌کنیم، بسیاری که زندان‌های آن دوره را تجربه نکرده‌اند، درک درستی از آن روزگار ندارند و گاه شطح و طامات می‌یابند. (۱)



شهرام منافی یکی از زندانیان سیاسی دهه‌ی ۶۰ است؛ به قد و هیکل او توجه کنید. تعداد این افراد کم نبودند. شهرام از زندان که آزاد شد، دوره‌اش کردند، برای پدرش گران تمام می‌شد که پسرش «ضدانقلاب» باشد. به اعتراف پدرش در مورد دیدارهای او با خامنه‌ای و واعظ طبسی توجه کنید. او توضیحی نمی‌دهد که چرا پسرش را نزد چنین افرادی می‌برد؟ او چه چیزی را می‌خواست ثابت کند؟ این که از دانشگاه «انسان ساز» «اوین» فارغ‌التحصیل شده است! شهرام چه درسی را بایستی پیش این جانیان پس می‌داد؟ کدام یک از سران رژیم فرزند ۱۴ ساله‌شان در جبهه بود؟

کودکی ۱۴ ساله که صحنه‌های وحشتناکی را نیز در سیاه‌ترین دوره‌ی تاریخ میهن‌مان به چشم دیده بود، چگونه می‌توانست برای آینده‌ی خود «تصمیم» درستی بگیرد. آیا یک پزشک جراح، از این امور بی‌اطلاع است؟ شهرام در «جهاد اوین»، همراه با کودکان و نوجوانان زیادی مشغول کار بود. نوجوانانی که تا آخر عمر از صحنه‌هایی که دیده‌اند رنج می‌برند. آن‌ها صحنه‌های اعدام دسته‌جمعی را به چشم دیده‌اند، محل‌های اعدام را تمیز کرده‌اند، گاه جنازه حمل کرده‌اند، اجساد روی هم تلنار شده را دیده‌اند، کامیون حمل جنازه را که از پشت آن خون سرازیر می‌شد، مشاهده کرده‌اند، زمین پر از خون را شخمزده، خاکش را سرنده کرده و رویش گل و گیاه کاشته‌اند و درختانی را که در اثر شلیک گلوله هم‌قد انسان شده بودند به چشم دیده‌اند و ...

شهرام نمی‌توانست مانند یک کودک معمولی پشت میز مدرسه بنشیند و به درس معلم گوش دهد. او از «زندگی» فرار می‌کرد و به آغوش «مرگ» پناه می‌برد. او نمی‌توانست از سرخوشی‌های دوران کودکی برخوردار باشد. آیا یک پزشک جراح نمی‌توانست تشخیص دهد که فرزندش نیاز به درمان روانی دارد؟

### شهرام منافی شهید ۱۵ ساله «جبهه حق علیه باطل»

شهرام در ۱۵ سالگی در اسفند ۱۳۶۲ در عملیات خیبر کشته شد و سیل تبریک و تسلیت از سوی مقامات رژیم به سوی پدرش روانه شد. رفسنجانی از تربیون مجلس شهادت شهرام را به پدرش تسلیت گفت. شهرام تنها پسر خانواده بود که به این صورت قربانی شد. البته هادی منافی بعدها دارای پسر دیگری شد که در نوع خود پدیده و نوبری است.

حجت‌الاسلام شاهمرادی مدیرعامل «عروج فیلم» به بیان خاطره‌ای از «استاد خرمی نژاد» نقاش، گرافیست و تذهیب‌کار حزب‌اللهی پرداخته و می‌گوید: به یاد دارم ایشان عکس تنها فرزند دکتر منافی را که در ۱۶ سالگی به شهادت رسیده بود به تصویر کشید و به پدر اهدا نمود. زمانی که پرتره را به دکتر منافی اهدا میکرد، گفت: «از وقتی کار را آغاز کردم تا وقتی که آن را به پایان رساندم، اشک می‌ریختم.»

<http://www.imam-khomeini.ir/fa/NewsPrint.aspx?ID=3290>

هادی منافی در آن دوران به خود می‌بالید که از پدر «ضدانقلاب» به «پدر شهید» ارتقای مقام یافته است. تصورش را بکنید، کودکی در ۱۳ سالگی اوین را با همه مکافاتش تجربه می‌کند. در ۱۴ سالگی سختی‌های جنگ را با پوست و

گوشت‌اش تجربه می‌کند و در ۱۵ سالگی به استقبال مرگ می‌رود. در این میان چه کسی و چه کسانی مسئول هستند. نه تنها آن روز که امروز نیز این پدر بی‌رحم از سرنوشت دردناکی که فرزندش داشت، یاد نمی‌کند.



**هادی منافی عکس فرزندش را در دفتر کارش بالای سرش زده است، تا به همگان بگوید که فرزندش را قربانی مصالح نظام کرده است.**

### دانشگاه اوین و استاد گرانقدر آن لاجوردی

ماحصل نکستی که بر کشور ما حاکم شده، این است که یک پزشک و جراح با تجربه، با افتخار از روانه کردن کودک ۱۴ ساله‌اش به جبهه جنگ دم می‌زند و در مورد قصاب و جنایتکاری که تنها پسرش را از آغوش مادر و پشت میز مدرسه به زندان کشانده چنین توصیف و تقدیری می‌کند: «شهید لاجوردی که در آن زمان مسئول زندان‌ها بود در خصوص منافقین کارهای شایسته‌ای انجام داد، خیلی از منافقین که اسیر تبلیغات غلط شده و شستشوی مغزی بودند، با کمک شهید لاجوردی به مسیر برگشتند و از اعمال خود اظهار پشیمانی کردند.»

<http://www.dana.ir/news/870177.html>

او به روی خودش نمی‌آورد که فرزند خودش چگونه «اسیر تبلیغات غلط شده و شستشوی مغزی بود». توضیحی هم نمی‌دهد که لاجوردی از چه شیوه‌ای در زندان استفاده می‌کرد که کارساز بود و او و همسرش از به کارگیری آن در خانه عاجز بودند.

این همه ماجرا نیست، او در ادامه می‌گوید: «یک بار در دوران شهید لاجوردی یک پسر نوجوانی از منافقین دستگیر شده بود که حدود ۱۵ سال بیشتر نداشت اما یک اسلحه یوزی در دستش بود؛ هرچقدر به او می‌گفتند این اسلحه را چرا برداشتی و آن را به ما بده، او جواب می‌داد نه من این را گرفته‌ام تا مردم را بکشم. شهید لاجوردی خیلی با او صحبت کرد اما او بر کارهای خود اصرار داشت و در آن زمان او را زندانی کردند اما شهید لاجوردی اجازه اعدام او را نداد تا بعداً که از مسیر خود بازگشت و توبه کرد.»

<http://www.dana.ir/news/870177.html>

آنچه که منافی می‌گوید، دروغ محض است. او در رابطه با افشین برادران قاسمی صحبت می‌کند که هنگام دستگیری ۱۴ ساله بود. در اسناد رژیم و از جمله کتاب «سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام» که توسط وزارت اطلاعات انتشار یافته، آمده است که وی در اواخر ۱۳۵۹ و در سیزده سالگی به هواداری از مجاهدین روی آورد.

<http://www.rajaneews.com/news/86463>

افشین در درگیری ۵ مهر ۱۳۶۰ در حالی که مسلح به مسلسل «ژ ث» بود و از ناحیه پا زخمی شده بود، دستگیر و بدون آن که مداوا شود، تحت شکنجه‌های طاقت فرسا قرار گرفت. همه به او می‌خندیدند و می‌گفتند قد «ژ ث» از خود او بزرگتر است.

افشین تا لحظه‌ی اعدام در تاریخ ۱۷ مهر ۱۳۶۳ از ناحیه پا می‌لنگید و به مدت سه سال درد و رنج زیادی را تحمل کرد. لاجوردی در طول سال‌هایی که افشین زندانی بود، پیگیر اجرای حکم اعدام او بود و شخصاً حکم اعدام را به او ابلاغ کرد.

توجیه او این بود که وی به سن قانونی و شرعی رسیده و حالا می‌توان او را اعدام کرد.



نفر دوم از چپ افشین برادران قاسمی است که لباس گروه سرود زندان را به تن دارد.

### کودکان، گوشت دم توپ مسعود رجوی

البته مسعود رجوی نیز در سوءاستفاده از کودکان، دست کمی از خمینی و لاجوردی نداشت. او در حالی که خمینی را به خاطر روانه کردن کودکان به جبهه‌های جنگ مورد حمله قرار می‌داد، خود زمانی که از صحنه‌ی جنگ و نبرد گریخته بود و در ساحل امن به سر می‌برد، کودکان را مسلح کرده و به عنوان «چریک» و «رزمنده‌ی مجاهد» وارد خونین ترین و سخت‌ترین مبارزات چریکی می‌کرد. او در عراق نیز به چنین جنایتی مبادرت می‌کرد و با افتخار از مسلح کردن کودکان ۱۴-۱۵ ساله در «اشرف» و صفوف «رزمندگان ارتش آزادیبخش» دم می‌زد. او کودکی همچون غلامرضا یارسه نیا را در حالی که هنوز ۱۴ سال نداشت به یگان‌های رزمی فرستاد و در حالی که هنوز ۱۵ ساله نشده بود، در عملیات «فروغ جاویدان» به کام مرگ فرستاد.



غلامرضا یارسه نیا

توجیهات رجوی برای گوشت دم توپ کردن غلامرضا یارسه نیا، دقیقاً مانند آسمون به ریسمون بافتن هادی منافی برای به کشتن دادن فرزندش است. آن‌ها، هر دو از یک آبشخور استفاده می‌کنند. رجوی می‌گوید:

«غلامرضا مدتی در قسمت مهندسی تأسیسات یکی از قرارگاه‌ها دوره‌ی کارآموزی فنی را می‌دید. اما او همواره از مسئولش می‌خواست که او را به یکان‌های رزمی بفرستند. می‌گفت مگر من نمی‌توانم مانند میلشیا‌هایی که سن‌شان حتی کمتر از من بود ولی در برابر جلادان خمینی ایستادند بجنگم؟ غلامرضا سرانجام طی گزارشی در روز ۲۳ بهمن ۶۶ خواستار اعزام به یکان‌های رزمی شد: «... از شما تقاضا می‌کنم که اجازه بدهید که من هم به جایی که همه‌ی بچه‌ها در آن جا آموزش می‌گیرند، بروم...».

<https://www.mojahedin.org/Pages/martyrsDetails.aspx?MartyrId=20209>

ملاحظه کنید چگونه در مورد این کودک ۱۵ ساله همچون «رامبو» و فیلم‌های هالیوودی داستان‌سرایی می‌کنند:

«یکی از هم‌زمان غلامرضا از روحیه‌ی انقلابی او وقتی در کمین مزدوران رژیم افتاده بود می‌گفت: «غلامرضا بی‌امان به سوی مزدوران شلیک می‌کرد تا این که موفق شد حلقه‌ی محاصره‌ی آنها را بشکند و از کمین به سلامت بیرون بیاید». اما در صحنه‌ای دیگر غلامرضای قهرمان به هنگام بمباران شهر اسلام آباد توسط هواپیماهای رژیم بر اثر اصابت ترکش بمب به شهادت رسید.»

<https://www.mojahedin.org/Pages/martyrsDetails.aspx?MartyrId=20209>

اعضای فرقه‌ی رجوی نیز برای نشان دادن ارادت و تسلیم بلاشرط خود به «ولی‌فقیه مغلوب» و «مرحوم» خود بایستی فرزندان‌شان را قربانی مطامع وی می‌کردند. برای مثال زهیر ذاکری فرزند ابراهیم ذاکری یکی از مسئولان امنیتی و اطلاعاتی این فرقه، هنوز ۱۴ سالش نشده بود که روانه‌ی عملیات‌های جنگی شد و عاقبت در حمله‌ی نیروهای عراقی به «اشرف» کشته شد.

<https://www.mojahedin.org/martyrs/24126>

\*\*\*

### پسر نخبه هادی منافی و «افسر جنگ نرم» خامنه‌ای

پس از کشته شدن شهرام در عملیات خیبر، هادی منافی دارای فرزند دیگری به نام محمدمهدی شد که امروز «مهندس» است و عضو «انجمن سایبری ولیعصر» است. محمدمهدی منافی از افسران «جنگ نرم» خامنه‌ای و مترجم کتاب «تباهی-کودک کشی یهودیان برای استفاده از خون آنها» است.



محمدمهدی منافی در معرفی اثر منحصر به فردی که ترجمه کرده، می‌نویسد: «کتاب تباهی نوشته پروفیسور اسرائیلی بعد از اینکه با فشار صهیونیست‌ها موفق به چاپ در زبانهای ایتالیایی و انگلیسی در هیچ کشوری نشد اکنون به زبان فارسی در ایران و بعد از چند سال پیگیری اینجانب برای اولین بار در جهان به چاپ رسید.»



و در مقدمه‌ی کتاب آمده است:

«کتاب فوق توسط آنر ایتالیایی به انگلیسی ترجمه شد و از حدود سال ۹۰ در جریان فعالیت‌های جنگ نرم بطور اتفاقی به دست من رسید. در همان زمان تصمیم گرفتم این کتاب را ترجمه کنم، بویژه که خاطراتی از دوران کودکی را برایم زنده می‌کرد که مادر بزرگ‌ها و پدر بزرگ‌ها به ما توصیه میکردند که از محله یهودی‌ها دوری کنیم، زیرا آنها بچه دزد هستند و برایم این سوال پیش آمد که آیا امروز هم اتفاقاتی مانند آنچه در این کتاب آمده در ایران اتفاق می‌افتد؟

قطعا با گسترش دسترسی‌ها نحوه انجام اعمال جنایتکارانه نیز در سرتاسر جهان گسترش یافته ولی حجم آن امری قابل تحقیق است.

در نهایت به تعدادی از دوستان پیشنهاد کردم تا بطور مشترک هر کدام یک فصل از این کتاب را ترجمه کنیم که با کم کاری ایشان این امر محقق نشد و در نهایت در سال ۹۲ موفق شدم این ترجمه را به سامان برسانم.

ضمن تشکر از کمک‌های دوستان علی گلشاهی این کتاب را تقدیم میکنم به پدرم دکتر هادی منافی، برادرم شهید محمد منافی و تمامی افسران جنگ نرم.

تلفن مرکز پخش: 02188104430 انتشارات سوره سبز  
<http://lord3m.persianblog.ir/1393/4>

این نادره‌ی زمان، مدعی است در متن اصلی کتاب پروفیسور توف نویسنده‌ی این اثر منحصر به فرد تاکید میکند:

«بله یهودیها عناصر فاسد و نفاق افکنی در جامعه هستند

بله یهودیها پول را با نرخ ۴۰ درصد ربا می‌دهند و تقریبا فعالیت دیگری ندارند

بله یهودیها عدالت را با رشوه‌های بزرگ خرید و فروش می‌کنند

بله یهودیها انواع ورشکستگی جعلی و تقلب را انجام می‌دهند

یهودیه‌ها به ترور و مسموم کردن هرگاه که نیاز باشد، متوسل می‌شوند

بله یهودیها از شدت تنفر از مسیحی‌ها و دین مسیح حرص می‌خورند

بله یهودیها برای قرن‌ها پسران مسیحی را در مقیاس زیاد می‌زدیدند و بعد از اخته کردن به بازارهای برده فروشی مسلمانان می‌فروختند

بله یهودیها از خون انسان با وجود حرمت دینی در انواع جوشانده‌های طبی حتی برای دردهای کم استفاده می‌کردند و هنوز هم استفاده می‌کنند

بله یهودیها هنوز از خون مسیحیان برای شراب عید فصح استفاده می‌کنند

بله خون باید از کودکان مسیحی که کمتر از ۷ سال سن دارند گرفته شده باشد

بله خون باید توسط خاخام از لحاظ آئینی تقدیس شود

بله یک تجارت بزرگ و سودآور در محصولات خونی ساختگی و خون حیوانات بوده و هست که برای هدف آنها مناسب نیست

بله مسیحی‌ها سعی کردند خون پسران مسیحی را به یهودیها بفروشند ولی این پیشنهاد رد شد زیرا آنها می‌ترسیدند که خون متعلق به حیوانات باشد



اما گفته می‌شود هیچ پسر مسیحی برای گرفتن خون کشته نشده !!! بلکه تمامی خون‌ها از اهدای داوطلبانه بوده \_هرکس این را بخواند به سادگی خواهد خندید.  
تنها راه نجات این است که این اتهامات فقط علیه یهودیه‌های اشکنازی اعلام شده ولی جالب است بدانید که سفاردی‌ها هم چقدر کثیف هستند و اگر اشکنازی‌ها بخوانند آن را علنی کند.»

[/http://lord3m.persianblog.ir/1393/4](http://lord3m.persianblog.ir/1393/4)

از دیگر کشفیات این افسر «جنگ نرم» خامنه‌ای این است :

«یهودیانی که در عید فصح خون غیر یهود را در پخت نان به کار می‌برند و می‌خورند، یهودیانی که در زمان هخامنشی در سه شبانه روز ۸۰ هزار نفر از خانواده‌های سرشناس ایرانی را کشتند و هر ساله سالروز این قتل عام خونین را با نام پوریم جشن می‌گیرند و شادی می‌کنند . یهودیانی که در اسرائیل قاچاق اعضای بدن انسان را قانونی و آزاد کرده‌اند و اعضای بدن مسلمانان فلسطینی را به اروپا صادر می‌کنند.»

[/http://lord3m.persianblog.ir/1392/3](http://lord3m.persianblog.ir/1392/3)

دیدگاه‌های سیاسی این «افسر جنگ نرم» خامنه‌ای را که در مکتب پدرش درس آموخته در این‌جا می‌توانید ببینید:

<http://lord3m.persianblog.ir/tag/%D8%B3%DB%8C%D8%A7%D8%B3%DB%8C>

فیلم مستند «بهای‌ها در حیاط خلوت ما» یکی دیگر از مواردی است که مورد تأکید این عضو «انجمن سایبری ولی‌عصر» و افسر «جنگ نرم» خامنه‌ای قرار گرفته است. وی در مورد این فیلم می‌نویسد:

«مستند بهایی‌ها در حیاط خلوت ما، مستندی است که توسط دو مستند ساز اسرائیلی در مورد حضور بهایی‌ها در اسرائیل ساخته شده است. در این مستند شما می‌توانید مشاهده کنید که بین رفتار و گفتار بهائیان تناقض وجود دارد ، می‌توانید ببینید که چگونه در اسرائیل کسی اجازه بهایی شدن ندارد در حالیکه این دین خود ساخته و غیر الهی در سایر نقاط جهان با پول ابر قدرتها تبلیغ می‌شود.  
می‌توانید ببینید که در بیت العدل مکان‌های مخفی و پناهگاه‌های ضد اتمی جهت آخر الزمان ساخته شده است و همچنین نمی‌توانید بخشی از تاسیسات و ساختمان‌های بیت العدل را ببینید زیرا مستند سازان با روشی مسخره از آنجا دور نگه داشته می‌شوند. اکنون می‌توانید این مستند را با زیر نویس فارسی و به همت گروه سایبری ولیعصر به همراه توضیحات اضافی جهت فهم بهتر ، دانلود کنید.



دانلود مستند بهایی‌ها در حیاط خلوت ما با زیر نویس فارسی و حجم MB407

استفاده از این فیلم جهت هرگونه فعالیت بر علیه بهائیت مجاز بوده و هیچگونه مسولیت شرعی برای شما در پی نخواهد داشت.»

<http://lord3m.persianblog.ir/post/77>

ایرج مصداقی ۱۹ نوامبر ۲۰۱۶

[irajmesdaghi@gmail.com](mailto:irajmesdaghi@gmail.com)

[www.irajemsdaghi.com](http://www.irajemsdaghi.com)

پانویس:

۱- برای مثال «اشرف دهقانی» بدون آن که کوچکترین تجربه‌ای در مورد زندان‌های رژیم داشته باشد، تنها به چند شنیده از این و آن که تصویر درستی از زندان دهه‌ی شصت نمی‌دهند اکتفا می‌کند و فاجعه‌ای می‌آفریند تحت نام «جدال با خاموشی» و تصور می‌کند پدیده «تواب» در زندان‌های جمهوری اسلامی را مورد تجزیه و تحلیل موشکافانه قرار داده است.